

Jostar- Hay Fihi va Usuli
(Jurisprudence and Principles of Jurisprudence) (JFU)

Vol.7 , No.24 , Fall2022

Print ISSN 2476-7565

Online ISSN 2538-3361

A Contemporary Approach to the Margin of Shaykh al-Bahā'ī on the Book *Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Uṣūl al- 'Aḍudī*¹

Doi: 10.22034/jrj. 2020. 57173.2022

Fatemeh Sadeqi ol Nejagh

Phd Student in Jurisprudence and Principle of Islamic Law at Tehran University.
(Corresponding Author); Sadeghy.mohanna135@gmail.com

Seyyed Mohammad Hosseini

Associate Professor of Jurisprudence and Principle of Islamic Law at Tehran University;
info@drhosseini.ir

Receiving Date: 2020-03-16; Approval Date: 2020-07-10

**Justārḥā-ye
Fiḥī va Uṣūlī**

Vol.7, No.24

Fall 2022

7

Abstract

Shaykh al-Bahā'ī is the last uṣūlī of the Era of Renewal, whose two valuable works namely, *Zubdat al-Uṣūl* and *Ḥāshīyat al-Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Uṣūl* are the signs of his mastery over uṣūl. The book *Zubdat al-Uṣūl*, which has been an educational textbook in the Islamic Seminaries for many years, was written about the *uṣūl al-fiḥ al-madhāhib* (Principles of Jurisprudence of the Islamic Schools of Thought) according to the books *al-Aḥkām* by Āmadī and *al-Nihāyah* by 'Allāmah al-Ḥillī during the period of Akhbārī rule. In the

1. Sadeqi ol Nejagh - F; (2022); "A Contemporary Approach to the Margin of Shaykh al-Bahā'ī on the Book *Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Uṣūl al- 'Aḍudī*"; *Jostar_ Hay Fihi va Usuli*; Vol: 7 ; No: 24 ; Page: 7-38 ; Doi:10.22034/jrj.2020. 57173.2022

book *Ḥāshīyat al-Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Uṣūl*, he made the most important of his critiques of *Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Uṣūl al-‘Aḍudī* with a concise and specialized statement. By explaining the views of the most prominent scholars of the Islamic schools of thought, he expressed the selected views or independent opinions. He was the first uṣūlī scholar who used the concept of “knowledge” in the definition of fiqh in both certitude (*qaṭ‘*) and presumption (*ẓann*) senses. According to *the Takḥṭī‘ah* (Falsification) School of Thought, he has considered ijtihād as a doubtful category and considered most of the mujtahids as *mutijazzī* (partial). He was also the first to deny *Ijmā‘ al-Manqūl bi al-Khabar al-Mutawātir* (transmitted consensus by the tradition narrated by several sources) due to being sensory of *tawwātur*, the first to allow the use of the word “*wājib*” (obligatory) for conditional obligatory, and the first to consider the obedience to *khabar al-wāhid* (tradition with a single transmitter) permissible rationally and according to the consensus of Shī‘ah. This study aimed to explore out the style of Shaykh al-Bahā’ī in the principles of contemporary jurisprudence in order to emulate in similar research.

Key Words: Shaykh al-Bahā’ī, Sharḥ al-Mukhtaṣar al-Uṣūl, Zubdat al-Uṣūl, ‘Aḍud al-Dīn Ījī, ibn al-Ḥājib, Ḥājibī.

رویکرد مقارن در حاشیه شیخ بهایی بر شرح مختصر الأصول عضدی^۱

فاطمه صادقی النجق^۲

سید محمد حسینی^۳

چکیده

شیخ بهایی آخرین اصولی دوره نهضت مجدد است که دو اثر ارزشمند زبدة الأصول و حاشیه شرح مختصر الأصول، نشانه تبحر او در اصول است. زبدة الأصول که سال‌ها متن آموزشی در مدارس بوده است در دوره سيطرة اخباریان، با توجه به الاحکام آمدی و نهایه علامه حلی، درباره اصول فقه مذاهب نگاشته شد. او در حاشیه شرح مختصر الأصول با ۹ بیانی موجز و تخصصی، به اهم نقدهایش بر شرح مختصر الأصول عضدی پرداخت و با تشریح اقوال علمای بنام مذاهب اسلامی، به جمع آرا و ترجیح نظر مختار یا ارائه دیدگاه مستقل پرداخت. او اولین اصولی است که مفهوم «علم» را در تعریف فقه در معنای اعم از ظن و قطع به کار برد و بنابر مذهب تخطئه، اجتهاد را از مقولات مشکک برشمرد و اکثر مجتهدان را متجزی دانست. هم‌چنین او اولین کسی است که اجماع منقول به خبر متواتر را

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الأصول عضدی

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۲۶؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۰۲. (متخذ از رساله دکتری: فاطمه صادقی النجق، تصحیح، تحقیق و تعلیق دو حاشیه شیعی بر شرح مختصر الأصول عضدی (حواشی بهاء‌الدین محمد بن حسین عاملی و عبدالواحد بن علی شوشتری)، با راهنمایی دکتر سید محمد حسینی، دانشیار دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه تهران، تهران-ایران)

۲. دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول): Sadeghy.mohanna135@gmail.com

۳. دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه تهران: info@drhosseini.ir

به سبب حسنی بودن تواتر، معتبر ندانست؛ اطلاق لفظ «واجب» بر واجب مشروط را مجاز خواند و تعبد به خبر واحد را عقلاً و به اجماع امامیه جایز شمرد. هدف از نگارش این مقاله، تخریح اسلوب شیخ بهایی در اصول فقه مقارن، به منظور الگوبرداری در تحقیقات مشابه است.

کلید واژه‌ها: شیخ بهایی، شرح مختصر الأصول، زبدة الأصول، عضدالدین ایچی، ابن حاجب، حاجبی.

مقدمه

یکی از بارزترین عوامل توسعه کیفی علم اصول مطالعه آثار مطرود و تصحیح نسخ ناشناخته است.^۱ شرایط سیاسی جوامع اسلامی و اهمیت تقریب مذاهب در عصر حاضر نیز، ضرورت پژوهش در موضوعات فقه و اصول تطبیقی را دوچندان می‌نماید.^۲

بهاءالدین محمدبن حسین عاملی، معروف به شیخ بهایی (۱۰۳۰ یا ۱۰۳۱ق)، جزو اصولیانی است که چندان به آثار او مراجعه نمی‌شود.^۳ او که از نوادگان حارث همدانی، یکی از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام است، در کودکی به همراه پدر دانشمندش و به دعوت حکومت صفوی، از لبنان به ایران مهاجرت کرد. او جامع علوم و فنون زمانه خویش بود.^۴ بهایی در دوره شاه عباس اول به منصب شیخ الاسلامی گمارده شد و خدمات ارزنده‌ای به جهان اسلام ارائه کرد که تا امروز نیز در مقابل دیدگان

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۱۰

۱. یکی از مهم‌ترین علل رکود علوم، عدم بازپژوهی در آثار گران‌بهای متقدمین است. این مطلب به این معنا نیست که به نظرات متقدمین توجه نمی‌شود، بلکه اتفاقاً با رویکردی جزئی، در متون تفحص می‌شود و آنچه مراد خواننده است گزیده می‌شود، اما از مطالعه متن کامل با رویکرد تعلیمی خودداری می‌شود. در علم اصول فقه نیز تجددگرایی مفرط و لزوم پاسخگویی به شبهات جدید، محققان را تا حدودی از دستیابی به عمق نظریات اصولیان متقدم بازداشته است. بنابراین، به تصور آنکه پس از شیخ انصاری نیازی به بازخوانی در آثار قدما نیست، منابع اصولی کتابخانه‌ای در چند اثر محدود خلاصه شده است.

۲. هم‌چنان که به عقیده سید محمدتقی حکیم، یکی از بهترین راه‌ها برای تقریب مذاهب آن است که ما بتوانیم شیوه‌های استنباط از منابع اصیل کتاب و سنت را به یکدیگر نزدیک کنیم (حکیم، ۱۴۳۱، ۱، ۱۳).

۳. شاید بتوان ادعا کرد کمتر کسی او را در زمره اصولیان صاحب اندیشه مستقل و تأثیرگذار می‌شناسد.

۴. تنوع آثار او در حوزه‌های گسترده‌ای هم‌چون ادب، عرفان، ریاضی، نجوم، معماری، تفسیر، حدیث، فلسفه، منطق، فقه و اصول کم‌نظیر است (امین، ۱۴۰۳ق، ۹/۲۳۴، ۲۳۵).

ما خودنمایی می کند (امین، ۱۴۰۳ق، ۹/۲۳۴-۲۳۵؛ مدرس تبریزی، ۱۳۶۹، ۳/۳۰۳؛ خوانساری، ۱۳۹۰، ۲/۳۴۳).

این مقاله برآن است تا با نظر به منابع خطی، به نقد و تطبیق دو اثر اصولی شیخ بهایی پردازد تا برای محققان، ابعاد علمی پنهان شخصیت شیخ بهایی و تسلط شگفت آور او بر اصول فقه مقارن روشن شود. از این رهگذر، علاوه بر بازخوانی اثر کمتر شناخته شده او، اسلوب شایسته اش در زمینه نگارش اصول فقه مقارن تبیین خواهد شد.

جایگاه شیخ بهایی در اصول فقه

شیخ بهایی که در زمان ما، غالباً به جهت انکار ثمره مسئله ضد شناخته می شود (حیدری، ۱۳۸۲، ۸۵؛ شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۲)، آخرین اصولی^۱ در دوره «نهضت مجدد»^۲ است (احتشامی نیا، ۱۳۹۰، ۱۱۷). او اولین کسی است که واژه «منبع» را برای آنچه احکام اسلامی از آن برداشت می شود، به کار برده است (صرامی، ۱۳۹۱، ۱۶۰). هم چنین اولین کسی است که اجتهاد را «ملکه نفسانی» دانسته است نه «عمل خارجی»، یعنی اجتهاد از نظر او «تلاش برای استخراج احکام شرع» نیست^۳ (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۰۷؛ ثواقب، ۱۳۹۲، ۶۳). این تعریف با تعاریف علامه حلی و صاحب معالم از اجتهاد متفاوت است (علی پور، ۱۳۸۲، ۱۹۵). اعتقاد به حجیت ظن شخصی و مجاز بودن لفظ «واجب» بر مشروط، با علاقه اول یا مشارفه نیز جزء آرای ویژه او محسوب می شود (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۲). هم چنین از نظر او تعبّد به خبر واحد، ثبوتاً و عقلاً و به اجماع علمای امامیه جایز است و اثباتاً نیز، شارع ما را متعبّد به خبر واحدی کرده است که راوی آن عاقل، بالغ، عادل، ضابط و مؤمن باشد (علی پور، ۱۳۸۲، ۱۹۵). بنابراین، اولیای او محکم ترین برهان بر لزوم بازخوانی آرای اصولی او است، به خصوص در حیطة اصول تطبیقی.

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول عسّدی

۱۱

۱. برای اطلاع از ادله اصولی بودن شیخ بهایی ر.ک: (ثواقب، ۱۳۹۲، ۶۰-۷۰).

۲. یعنی دوره شرح و تعلیق و تلخیص.

۳. «ملکه یقتدر بها علی استنباط الحكم الشرعی الفرعی من الأصل فعلاً أو قوة قریبة» (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۰۷).

شیخ بهایی مجموعاً پنج اثر در علم اصول فقه نگاشته است: زبدة الأصول، حواشی زبدة الأصول، حواشی بر شرح عضدی بر مختصر الأصول، حواشی شرح تهذیب الأصول عمیدی و مختصر الأصول (رحماندوست، ۱۳۷۹، ۱۷۱).^۱ او غالباً رسائل را ناتمام رها کرده است و احتمالاً به مطالعه کتب، بیش از نوشتن علاقه داشته است (ذاکری، ۱۳۸۸، ۷۹). البته نمی توان از کثرت اشتغالات او به جهت عهده داری منصب شیخ الاسلامی نیز چشم پوشی کرد.

۱. معرفی زبدة الأصول شیخ بهایی

مهم ترین اثر اصولی شیخ بهایی، زبدة الأصول که متضمن خلاصه ای از علم اصول است و در دوره سیطره اخباریان بر حوزه نگاشته شد، از نمونه های برجسته در اصول فقه مقارن است که در آن آرای اصولیان عامه و امامیه گردآوری شده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۲).^۲ شیخ کتاب زبده را در پنجاه سالگی، در سال ۱۰۱۲ق، با اسلوبی مدرج (از کلی به فرعی) تنظیم کرده است و در فصل بندی آن، نهایت نظم و انسجام را رعایت کرده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۳).

شیخ بهایی در نگارش آن به الإحکام فی أصول الأحکام آمدی (۶۳۱ق) و نهایت الوصول الی علم الأصول علامه حلی (۷۲۶ق) توجه خاصی داشته است (بویان، ۱۳۹۰، ۱۶۵). علاوه بر این در بسیاری از مسائل با نظر به آرای ابن حاجب و عضدی در شرح مختصر الأصول و بعضاً در پاسخ یا تأیید آن ها، مطالبی را بیان کرده است؛ به نحوی که گاهی به صراحت اذعان داشته است که برخی مطالب این اثر قبلاً در حواشی شرح مختصر الأصول نیز مطرح شده است.^۳ در واقع با کشف نسخ خطی از حواشی شیخ بر شرح مختصر الأصول، نظرات او در زبده نیز آسان تر درک شده است. علاوه بر آن

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۱۲

۱. مصحح زبده الأصول علاوه بر این، حواشی شیخ بر القواعد و الفراند شهید اول، لغز زبده الأصول و شرح لغز زبده الأصول را نیز در شمار آثار اصولی او ذکر کرده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۱).

۲. ظاهراً بیش از چهل شرح و حاشیه بر آن زده شده است (ثواقب، ۱۳۹۲، ۶۳)، اما مصحح زبده، ۲۸ شرح و ۹ حاشیه متمایز را در مقدمه آن احصا کرده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۵).

۳. اگرچه که در همین مواضع، مصحح زبده الأصول، از عدم دسترسی به حاشیه شیخ اظهار تأسف کرده است. به عنوان مثال در صفحه ۱۵۷ زبده الأصول آورده است: «مع بذل جهدی -الی الان- لم نعر علی نسخه منها».

هرچه در حواشی شیخ به تفصیل بیان گردیده است، در زبده به جهت جامعیت آن، به اختصار آمده است.^۱

از دیگر ویژگی‌های برجسته زبده الأصول، طرح مباحث منطقی مرتبط با استنباط و توجه به مسائل کلامی مثل حسن و قبح و نیز، نگاه مقارن به مذاهب است (صرامی، ۱۳۹۱، ۱۶۲). زبده الأصول به دلیل برخورداری از اسلوب مناسب، در زمان حیات شیخ، جزء متون آموزشی بوده است و امروزه از منابع کتابخانه‌ای به شمار می‌رود (حسینی خراسانی، ۱۳۸۷، ۴۱).

۲. معرفی حاشیه شرح مختصر الأصول شیخ بهایی

جمال‌الدین عثمان بن حاجب مالکی اشعری (۶۴۶ق) کتاب منتهی السؤل (الوصول)^۲ و الأمل فی علمی الأصول و الجدل را در اصول فقه نگاشته است. او این اثر را با عنوان مختصر المنتهی فی الأصول تلخیص کرد که به مختصر الأصول ابن حاجب نیز مشهور است. مختصر ابن حاجب مورد توجه کثیری از علمای مذاهب اسلامی قرار گرفته است.^۳ معروف‌ترین شرح بر مختصر الأصول، شرح عضدالدین عبدالرحمن بن احمد ایجی شافعی (۷۵۶ق) است.^۴ این اثر اصولی که تاکنون حواشی متعدد آن در دانشگاه ام‌القری و مدینه^۵ تصحیح و بازپژوهی شده است، با رویکرد کلامی تألیف گردیده است، به این معنا که، قواعد اصولی قوانینی هستند که ابتدا پی‌ریزی می‌شوند تا فروع فقهی براساس آن‌ها، استخراج و استنباط شوند (ربانی بیرجندی، ۱۳۹۱، ۷).

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الأصول عضدی

۱۳

۱. حتی در عمده مسائل مشترک، میان حاشیه شرح عضدی و زبده الأصول، عبارات شیخ در حواشی عضدی، دقیق‌تر از عبارات زبده الأصول است، به گونه‌ای که شیخ، خواننده را به حواشی عضدی ارجاع داده است.

۲. بنابر قول اصح، نام این اثر منتهی الوصول و الأمل فی علمی الأصول و الجدل است (الإشرافی، ۱۴۱۵ق، ۳۷۵).

۳. تعداد شروح و حواشی این کتاب به‌طور دقیق مشخص نیست، اما نویسنده این مقاله، حدود ۸۴ شرح و ۴۸ حاشیه متمایز از قرن هفت تا چهارده هجری قمری را احصا کرده است.

۴. شرح عضدی به‌قدری در میان علمای اسلام محل بحث بوده است که پیش از تألیف معالم‌الدین، از منابع درسی مهم حوزه به‌شمار می‌رفته است. به همین سبب، بر این شرح نیز حواشی متعددی نگاشته شده است.

۵. به‌عنوان مثال بیان المختصر شمس‌الدین اصفهانی، توسط محمد مظهر بقا، حل العُقد و العُقل فی شرح منتهی السؤل والأمل امام رکن‌الدین الحسینی العلوی توسط علی بن محمد باروم و نیز شرح مختصر ابن‌الحاجب باب الإجماع بأبولقاء الدمیری توسط عبدالعالی المزروعی در دانشگاه ام‌القری در مکه تصحیح و منتشر شده‌اند. هم‌چنین النقود و الردود بابرته توسط ضیف‌الله بن صالح در دانشگاه اسلامی مدینه تصحیح شده و در ریاض به‌انتشار رسیده است.

شیخ بهایی از جمله اصولیانی است که به حاشیه‌نویسی شرح عضدی پرداخته است. این حاشیه که پیش از زبده الأصول تألیف گردیده است، متأسفانه به زینت طبع آراسته نشده است و نویسنده این مقاله تاکنون به دو نسخه معتبر و کوتاه از آن دسترسی داشته است.^۱ اگرچه ناقص بودن نسخ مذکور قطعی است اما به نظر می‌رسد علت اقتصار این حاشیه، فراوانی تعلیقات علما بر شرح عضدی باشد و درحقیقت شیخ در این رساله به اهمّ نقدهای خود به شرح عضدی پرداخته است.

۳. تحلیل تطبیقی حاشیه مختصر الأصول بازبده الأصول

از آن‌جا که نسخ خطی مد نظر این مقاله به مباحث معدود اما بسیار بااهمیت اختصاص دارد، زبده الأصول را نیز در همین مباحث بررسی کرده‌ایم تا به رویکرد تطبیقی شیخ در اصول فقه اشراف یابیم. بنابراین، در این بخش با تطبیق عبارات حاشیه با متن و شرح مختصر الأصول و نیز آرای شیخ در زبده الأصول، به تبیین اهمّ نظرات ابن حاجب و عضدی و شیخ بهایی می‌پردازیم. آن‌چه در این تحلیل مطلوب ماست، علاوه بر محتوای تخصصی مباحثات، روش بحث و طریقه استدلال‌های شیخ در این آثار است. طبعاً پس از مقایسه استدلال‌ها در این دو اثر، به قوت و ثبات رأی او نیز پی برده خواهد شد.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۱۴

۱. نویسنده مقاله تاکنون به دو نسخه معتبر از آن دسترسی داشته است که اطلاعات نسخه‌شناسی آن‌ها به شرح ذیل است: الف) مجموعه خطی شماره ۱۳۵۴۸/۳ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. متأسفانه تاریخ تألیف این اثر مشخص نیست و کتابت آن در سال ۱۰۳۸ قمری (پس از وفات شیخ) به خط نسخ، توسط احمد بن یوسف خافجی الغناقوی انجام شده است. در این مجموعه از تصویر ۱۴۴ تا ۱۵۶ (۱۳ برگ) به حاشیه شرح عضدی تعلق دارد. ب) مجموعه خطی شماره ۲۶۲۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران. کتابت آن در تاریخ ۱۰۵۰/۲/۷ قمری (پس از وفات شیخ) به خط نسخ، توسط محمد بن عبدالحسین آل حسینی نجفی انجام شده است. صفحات ۶۰ و ۶۴ به حاشیه مختصر الأصول اختصاص دارد که به‌طور موزب و فشرده نوشته شده است. نسخه مجلس شامل مباحث اطراد حد فقه، قید اطلاق در مقدمه واجب، اجماع منقول به خبر واحد، اجماع بآیه وضو و وجوب عقلی شکر منعم می‌شود و نسخاً دانشگاه تهران، به مباحث اجماع بآیه وضو و اجماع منقول به خبر واحد منحصر است (برای اطلاعات بیشتر از سایر نسخ موجود ر.ک: درایتی، ۱۳۹۱، ۱۲، ۳۹؛ آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳، ۶، ۱۳۲).

۳-۱. اطراد حد فقه نسبت به مقلد

مسئله حد فقه از مباحث ابتدایی کتب اصولی است که همواره محل بحث بوده است. شیخ نیز در نخستین مبحث حاشیه، به موضوع عدم اطراد در تعریف ابن حاجب از فقه پرداخته است. در نقض این تعریف «العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة بالاستدلال» گفته شده است که اگر مراد برخی از احکام باشد، این تعریف اطراد ندارد یعنی شامل مقلد هم می شود. اما ابن حاجب و عضدی قائل به اطراد این تعریف هستند. آن‌ها دو دلیل بر این قول ذکر کرده اند:

الف) «در این تعریف مراد از فقیه، فرد عامی نیست، بلکه عالمی است که به درجه اجتهاد نرسیده است» (الایجی، ۱۴۲۱ق، ۱۰)، بنابراین، تعریف یادشده اطراد دارد. علاوه بر این عضدی در شرح خود بر مختصر، ادعا کرده است که فقها بر فقیه بودن مجتهد متجزی اجماع دارند.^۱

برخی از شارحان مختصر الأصول مانند خنجی، ایراد عدم اطراد را با تخصیص مفهوم علم به علم یقینی پاسخ داده اند، زیرا علم مقلد، اعتقاد غیر یقینی است (الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۲۰/۱). اصفهانی در بیان المختصر این توجیه را به دلیل وجود ابواب ظنی در فقه رد می کند (الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۲۳/۱) اما خود برای حل این مناقشه راهی نمی یابد.

برخلاف خنجی و اصفهانی، شیخ با دقتی قابل تحسین، ریشه اعتقاد عضدی را در عدم قول به تجزی در اجتهاد مورد نقد قرار می دهد. او در حاشیه خود بر شرح مختصر المنتهی می گوید، اساساً نقض اطراد به وسیله مقلد در این تعریف، برای کسانی است که قائل به تجزی در اجتهاد نیستند. اما بنابر قول به تجزی، که نظر اکثر علمای شیعه و اهل سنت است،^۲ این نقض وارد نیست، زیرا روایت ابی خدیجه^۳ بر

۱. «و قد یكون عالمًا یمکنه ذلك مع انه لیس بفقیه اجماعاً» (نصیف و دیگران، ۱۴۲۱ق، ۱۰).

۲. ر. ک: (الآمدی، بی تا، ۴، ۱۶۴؛ الخراسانی، بی تا، ۱/۴۶۶، ۴۶۷؛ حیدری، ۱۳۸۲، ۵۱۶).

۳. «محمد بن علی بن الحسین باسناده عن احمد بن عائد، عن ابی خدیجه سالم بن مکرم الجمال قال: قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: ایا کم أن یحاکم بعضکم بعضاً الی اهل الجور ولكن انظروا الی رجل منکم یعلم شیئاً من قضایانا فاجعلوه بینکم فانی قد جعلته قاضیاً فتحا کمو الیه. ورواه الكلینی عن الحسین بن محمد عن معلی بن محمد عن الحسن بن علی عن ابی خدیجه مثله الا أنه قال: شیئاً من قضائنا. ورواه الشیخ باسناده عن الحسین بن محمد مثله (الحر العاملی، بی تا، ۴، ۱۸، [۵]).

آن دلالت دارد. هم‌چنین ادعای اجماع از جانب عضدی بر این که متجزی مجتهد نیست، باطل و خلاف واقع است (شیخ بهایی، ۱۰۳۸، اق، ۱۳۷).

او در زیادة الأصول، ضمن تأیید نظر اکثریت علمای اصول بر وجود مجتهد متجزی، گامی فراتر از پیشینیان نهاده است و می‌گوید: بلکه اگر گفته شود که اکثر مجتهدان متجزی هستند و مجتهد کل نادر است، بعید نیست. حتی می‌توان گفت تجزی از مقولات مشکک است یعنی برخی از مجتهدان در مثلاً هزار مسئله متجزی هستند و برخی کمتر و برخی بیشتر (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۲۰). او از تعریف حاجبی در برابر تعریف علامه حلی در نهایه^۱ و تهذیب^۲ و المحصول رازی^۳ دفاع می‌کند و می‌گوید اگرچه رازی نیز کلمه «المستدل» را در تعریف خود «العلم بالاحکام الشرعية الفرعية المستدل علی اعیانها...» آورده است^۴، اما عدم اطراد با این قید برطرف نخواهد شد. بنابراین، تعریف حاجبی بر تعریف رازی ارجح است، زیرا که خروج مقلد از آن، به تکلف و تطویل نیاز ندارد (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۵).

شیخ در نهایت تعریف مستقل خود را از فقه با عبارت «العلم بالاحکام الشرعية الفرعية عن ادلتها التفصیلیة فعلاً او قوة قریبة» بیان کرده است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۱) و علم مجتهد متجزی و فرد لادری را در این تعریف داخل می‌داند و علم مقلد را نیز به دلیل حرف مجاوزة «عن» از تعریف خارج می‌داند (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۲). هم‌چنین برخلاف خنجی^۵ از نظر شیخ «العلم» در تعریف فقه، مطلق علم و اعم از قطع و ظن است، زیرا برای مجتهد، قطع بر یک حکم در یک مسئله وجود ندارد، بلکه مجتهد ظن بر حکم دارد و ظن افاده علم نمی‌کند (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۷).

درحقیقت شیخ پس از پذیرش امتیاز تعریف حاجبی نسبت به تعریف علامه حلی، آن را با افزودن قیودی، به عنوان تعریف کامل تر ارائه می‌کند.

۱. ر.ک: (حلی، ۱۴۲۵، اق، ۱۳/۱).

۲. ر.ک: (حلی، ۱۳۸۰، ۴۷).

۳. ر.ک: (الرازی، ۱۴۱۸، ۷۸/۱).

۴. زیرا مقلد بر اعیان استدلال نمی‌کند.

۵. ر.ک: (الاصفهانی، ۱۴۰۶، اق، ۲۰/۱).

ب) دومین دلیل ابن‌حاجب بر اطراد، این است که «مراد از ادله در اینجا امارات است که فرد عامی به آن‌ها علم ندارد» (الایجی، ۱۴۲۱ق، ۱۰).

شیخ بهایی در حاشیه خود بر مختصر الأصول در این باره می‌گوید:

«جواب عضدی بنابر قول اصحّ [تجزی اجتهاد] باطل است و تجزی در اجتهاد، نظر تعداد زیادی از علمای اصول است. هم‌چنین ظاهر کلام ابن‌حاجب نیز میل به این نظر دارد، لذا این جواب از او بعید است. زیرا این جواب بنابر مذهب مصوّبه است حال آن‌که ابن‌حاجب مخطئه است. خلاصه آن‌که سؤال و جواب ابن‌حاجب بنابر تقریر عضدی به‌جا نیست. اما آنچه به‌نظر من می‌رسد این است که غرض سوال‌کننده، دخول عامی آشنا با برخی احکام از ادله قطعی ظاهری بوده است، مانند اقیموا الصلاة و لا تقربوا الزنا. پس مصنف (ابن‌حاجب) نیز پاسخ داده است که مراد از ادله، امارات است نه ادله قطعی. زیرا که استنباط احکام از امارات تنها برای مجتهد حاصل می‌شود، چه مجتهد کامل باشد چه متجزی. با این تقریر، سؤال و جواب صحیح خواهد بود» (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۳۷).

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الأصول عضدی

در این فقره، شیخ مدعی است که عضدی در شرح خود بر مختصر، مطلبی را به ابن‌حاجب نسبت داده است که با اعتقاد حاجبی یعنی مذهب مخطئه، در تناقض است. در واقع، شیخ مبنایی‌ترین موضع بحث را، که قول به تصویب و تخطئه است، از عمق عبارات استخراج کرده است و شارح (عضدی) را در عدم توجه به بنیان فکری مصنف (ابن‌حاجب) سرزنش می‌کند. اگر حواشی سایر علما را بر شرح عضدی مد نظر قرار دهیم، انصافاً باید به ذکاوت شیخ در تبیین این مسئله اعتراف کنیم.^۱ شیخ با این حدس که مراد پرسش‌گر از ادله، ادله قطعی ظاهری است و غرض مصنف از معطوف کردن ادله، امارات است، جایگاه بحث را بسیار دقیق‌تر از عضدی ارائه می‌کند. این مطلب تنها با شناخت صحیح آرای مصنف امکان‌پذیر است که ظاهراً عضدی از آن غافل بوده است.

۱. به‌عنوان نمونه اصفهانی نیز در بیان المختصر به مبنای بحث پی نبرده است (الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۱۶/۱).

۳-۲. قید اطلاق در مقدمه واجب

مبحث بعدی در حاشیه شیخ به قید اطلاق در مقدمه واجب اختصاص یافته است. عضدی در ابتدای بحث چنین آورده است:

«کلام در مقدمه واجب، درباره واجب مطلق است. بنابر نظر ابن حجاج اگر شارع مقدمه‌ای را شرط فعل بداند، اما برای مکلف مقدور باشد که عقلاً و عادتاً بدون مقدمه، واجب را به‌جا آورد، چنین مقدمه‌ای واجب است و در غیر این حالت وجوبی ندارد» (الایجی، ۱۴۲۱ق، ۸۱).

شیخ بهایی پس از بیان عبارات منہاج^۱ و تهذیب^۲ در این مسئله، در توضیح آن می‌گوید:

«آن کس که واجب را به «مطلق» مقید نکرده باشد کار درستی کرده است و هرکه ظن بر احتیاج به این قید دارد، خطا رفته است. زیرا بحث در وجوب مقدمه‌ای است که وجوب فعل بر مکلف تحقق یافته است، نه آنچه در آینده شأنت وجوب خواهد داشت و واجب در کلام علما «ما لایتم الواجب الا به مقدوراً واجب» حقیقتاً بر فعلی که وجوبش تحقق یافته صدق می‌کند و اطلاق واجب بر آنچه در آینده واجب می‌شود، به اتفاق آرا مجاز است.^۳ به همین علت، در کلام اکثر اصولی‌ها و مصنف تقیید واجب به «مطلق» نیامده است و مصنف «مقدور» را در معنای دیگری که متداول نیست به کار برده است. ولی هیچ یک از شارحین و محشین به آن توجه نداشته‌اند تا نوبت به ما رسید. چون عضدی خود، ظن بر تقیید دارد به صورت ظریفی اشاره کرده است که شایسته بود مصنف نیز این قید را می‌آورد» (شیخ بهایی، ۱۴۰۳۸ق، ۱۳۹، ۱۴۰).

شیخ کلام عضدی را در شرح، بسیار ناصواب می‌داند، زیرا در این موضع نیز، عضدی بر تحمیل رأی خود بر مصنف مُصرّ است. مطابق رأی شیخ تخصیص محل

جستارهای
فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴
پاییز ۱۴۰۰

۱۸

۱. ر.ک: (البیضاوی، ۱۴۲۹ق، ۶۲)

۲. ر.ک: (حلی، ۱۳۸۰ق، ۱/۱۱۰)

۳. پس حج و زکات قبل استطاعت و قبل نصاب واجب نیستند و قید شارع در این دو عمل، قید واجب نیست، بلکه قید وجوب و شرط در وجوب است (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۴۰۳۸ق، ۱۳۹).

نزاع به واجب مطلق، نیازی نیست، زیرا واجب مشروط مجازاً واجب است و مقدمه آن تبعاً در بحث داخل نمی‌شود.^۱

هم‌چنین مراد ابن‌حاجب از واژه «مقدور» در بحث فوق، ما لایطاق نبودن تکالیف است نه مشروط نبودن واجب. بهایی در توضیح معنای غیر متعارفی که مقصود ابن‌حاجب از واژه «مقدور» بوده، آورده است:

«ابن‌حاجب در به‌کارگیری «مقدور» در معنای غیر متعارفش مجازگویی کرده است که احدی وجه عدولش از معنای متعارف را تبیین نکرده است. وجه عدول این است که گفتیم آنچه که واجب بر آن متوقف است لابد باید مقدور باشد» (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۱).^۲

بنابراین از نظر شیخ، عضدی و سایر شارحین و محشّین المختصر متأسفانه کلام او را به‌طور صحیح تبیین نکرده‌اند، گرچه جرجانی نیز در حاشیه خود، به غیر صریح بودن عبارت شارح در معنای مقصود مصنف اذعان دارد (جرجانی، قرن ۸، ۱۸۶):

رک: (الایچی، ۱۴۲۱ق، ۸۱؛ البارتی، ۱۴۲۶ق، ۳۸۸/۱؛ الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۳۶۹/۱).

شیخ در زبده نیز ذیل موضوع مقدمه واجب، پس از بیان نظرات اربعه در وجوب آن، درباره کلمه «مقدوراً» چنین می‌گوید:

۱۹ «همانا کلام در این بحث بعد از وجوب است نه قبل آن، زیرا هر آنچه واجب شده باشد، مقدمه‌اش مقدور بوده است و الا همان‌طور که در حواشی مختصر الأصول ذکر کردیم تکلیف بما لایطاق است» (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۵). هم‌چنین مجدداً تقیید عبارت «مقدمه الواجب واجبه» را به «مطلق» بیهوده می‌داند، اگرچه که این امر شایع است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۵۶، ۱۵۷).

۱. البته بین اصولیان متأخر از جمله آخوند و شیخ انصاری در رجوع قید به هیئت یا ماده واجب در واجب مشروط و دخول مقدمات وجودیه در واجب مشروط اختلاف است (الخراسانی، بی تا، ۹۹/۱).

۲. در ادامه شیخ مثالی درباره ستر عورت در نماز می‌آورد و معتقد است که وقتی قدرت بر ستر نیست، بر مکلف نماز غیر مشروط به ستر واجب است. پس نماز مشروط به ستر، بر قادر بر ستر واجب است نه عاجز از آن (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۱).

۳-۳. اجماع منقول به خبر واحد و متواتر

در بحث اجماع منقول، شیخ ابتدا به رد ادعای اجماع امامیه بر عدم حجیت خبر واحد می‌پردازد و حاجبی و دیگرانی را که پنداشته‌اند امامیه بر عدم عمل به ظنون، اتفاق نظر دارند مورد نقد قرار داده‌است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۹۶) و آیات و ادله مانعین و قائلین^۱ به عمل به خبر واحد را به تفصیل بیان می‌کند. او در انتهای بحث، تعبد به خبر واحد را عقلاً و اجماعاً، به علت ظواهر آیات و شیوع آن در میان یاران ائمه امامیه جایز می‌شمارد (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۹۴).

سپس به موضوع حجیت اقسام اجماع منقول می‌پردازد و در اجماع منقول به خبر متواتر، با تمامی اصولیان پیش از خود در فرق مختلف اسلامی، به مخالفت برمی‌خیزد. او در حاشیه چنین گفته‌است:

«من در ثبوت اجماع با تواتر بحث دارم و معتقد به عدم ثبوت اجماع با تواتر هستم، زیرا محسوس، تنها از طریق تواتر ثابت می‌شود و اجماع اتفاق آرا بر حکمی شرعی است که با حس درک نمی‌شود و کلام همه متواترین، بر این که بگویند ما اتفاق کردیم بر حکمی موجب قطع بر آن نیست، زیرا ممکن است برخی از آنان در این سخن دروغگو باشند» (شیخ بهایی، ۱۰۳۸، ۱۳۸؛ شیخ بهایی، ۱۰۵۰، ۶۴).

شیخ در زبده نیز در بحث حجیت اجماع منقول به خبر واحد، بعد از نقل رأی بعضی از حنفیه، درباره حجیت اجماع منقول متواتر (نه واحد) به نقد آنان پرداخته و می‌گوید:

«آن‌ها (حنفیه) بر این که از طریق تواتر جز محسوسات ثابت نمی‌شود، با ما موافق‌اند و اجماع را نیز تطابق آرای رؤسای دین بر حکمی و اذعان آنان بر آن حکم می‌دانند. حال آن که این اذعان غیر محسوس است و تنها کلام هریک از رؤسای دین، مبنی بر این که می‌گویند من بر این امر اذعان دارم، محسوس است. لذا تواتر این کلام از هریک از اجماع کنندگان افاده قطع بر این که در واقعیت هم به آن حکم اذعان دارد، نمی‌کند، زیرا احتمال تقیه و کذب وجود دارد» (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۲۴۰ و

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۲۰

۱. ادله حجیت قائلین به اکتفای به ظن آیات ۴۵ و ۴۶ سوره بقره و ۱۹-۲۲ سوره حاقه است (ر.ک: خوبی، ۱۳۷۷، ۲۸۴/۱؛ انصاری، ۱۴۲۸، ۱/۲۳۹).

۲۴۱). او در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که تقسیم اجماع به دو قسم قطعی ثابت با تواتر و ظنی ثابت با غیر تواتر از استحکام برخوردار نیست (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۲۴۰ و ۲۴۱). بنابراین از نظر شیخ بهایی اجماع منقول به خبر متواتر به دلیل آن که تواتر تنها مثبت امور حسی است حجیت نیست،^۱ زیرا اجماع از اموری است که در اعصار مختلف حاصل آمده است و امکان شنیدن رأی تمام فقها، در تمامی اعصار برای فرد عادی محال است. اما اجماع منقول به خبر واحد ذیل ادله حجیت خبر واحد قابل بررسی و اعتباربخشی است.^۲

۴-۳. اجمال «باء» در آیه وضو

مسئله اجمال در آیه وضو (مانده/۶) از مشهورترین مسائل اختلافی فقهای مذاهب است و همواره در فقه و اصول مقارن مورد بررسی قرار می‌گیرد. ابن‌حاجب و عضدی نیز ضمن مخالفت با برخی از حنفیه قائل هستند که اجمالی در آیه وضو وجود ندارد. بنابراین، باید کل سر مسح شود (الایجی، ۱۴۲۱ق، ۲۳۸؛ ر.ک: الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۲/۳۶۷؛ البابرتی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ۲/۳۰۱). هم‌چنین آن‌ها معتقدند که در لغت، آوردن حرف «باء» برای تبعیض ثابت نشده است (الایجی، ۱۴۲۱ق، ۲۳۹).

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول عضدی

۲۱ شیخ در حاشیه خود، با بیان ادله نقضی و استدلالی، این شبهه را برطرف می‌کند: «حجت مانعین برای تبعیض "باء"، انکار سیبویه در هفده موضع از کتابش^۳ بر این امر است، که ابن‌جنی^۴ نیز با او موافقت کرده است و این دو نفر "باء" را در آیه برای

۱. اگرچه این برخلاف نظر اکثر اصولیان است (به‌عنوان نمونه ر.ک: مظفر، ۱۳۸۵، ۳/۲۲۲؛ ساباطی یزدی، ۱۳۷۷، ۳۲۸). میرزای قمی نیز در قوانین با تقسیم متواتر به دو نوع محسوس و قدر مشترک، اشکال شیخ بهایی را مرتفع ساخته است و حجیت اجماع منقول به خبر متواتر را داخل در حجیت اصل اجماع می‌داند (ر.ک: میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ۲/۳۹۱، ۳۹۲).

۲. این دیدگاه مخالفانی به نام دارد از جمله خوبی که ضمن بررسی تمام ادله حجیت خبر واحد، حجیت اجماع منقول به خبر واحد را نمی‌پذیرد (خوبی، ۱۴۳۰ق، ۴۵؛ خوبی، ۱۳۷۷، ۱/۲۴۶). البته آخوند خراسانی با رأی شیخ موافق است و قائل است اجماع منقول به خبر واحد در صورت نقل سبب و مسبب ناشی از حس، حجیت است (خراسانی، بی‌تا، ۱/۲۸۱). در میان اهل سنت بعضی از اصحاب مالک و شافعی و بعضی از حنفیه و حنابله نیز حجیت اجماع منقول به خبر واحد را می‌پذیرند و در مقابل، غزالی و بعضی از حنفیه آن را حجیت نمی‌دانند (الدمیری، ۱۴۳۰ق، ۲۹۴). هم‌چنین بابرتی و اصفهانی نیز با نظر شیخ در حجیت اجماع منقول متفق هستند (البابرتی، ۱۴۲۶ق، ۱/۵۹۳؛ الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۱/۶۱۴).

۳. ر.ک: (سیبویه، ۱۴۱۰ق، ۱/۲۵۱).

۴. ر.ک: (ابن‌جنی، ۱۴۲۸ق، ۱/۱۳۴؛ ابن‌جنی، ۱۴۲۸ق، ۲۳).

الصاق و اعم از مسح کل و مسح بعض آورده‌اند... امامیه دلیلی جز صحیحۀ زراره^۱ از امام باقر علیه السلام ندارند و البته به غیر آن نیز احتیاجی ندارند. هم‌چنین بزرگان لغت از نحویون مانند اصمعی و ابن کیسان و ابن مالک^۲ و ابی علی فارسی و غیر آن‌ها مانند شافعی نیز اصرار بر باء تبعیض دارند. هم‌چنین مفسرین در ذیل آیه شش سورۀ انسان^۳ "باء" را بر تبعیض حمل کرده‌اند) (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۳، ۱۴۴؛ شیخ بهایی، ۱۰۵۰ق، ۶۰). درحقیقت، شیخ جدال را به دو طریق خاتمه می‌دهد. اول آن‌که استدلال مصنف و شارح را درخصوص مباحث نحوی پاسخ داده‌است، سپس دلیل مختص مذهب خود را مطرح می‌کند و در تقویت رأی مذهب خود، شافعی را که از ائمه عامه است گواه می‌گیرد. اما در زبده الأصول، به سبب آن‌که کتابی مستقل است روایت مذکور را به طور کامل نقل کرده‌است و آن را به قدر کفایت تبیین می‌نماید (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۸۹، ۹۰).

نکته جالب‌تر آن‌که او رأی علامه در تهذیب^۴ را در ترجیح قول سیبویه بر نیوردن "باء" برای تبعیض، ناشی از سهو او می‌داند (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۹۰-۹۲) و شیوری را در قول به الصاق، مورد انتقاد جدی قرار می‌دهد:

«اما این عبارت را که سیوری در کنز العرفان^۵ درباره الصاق آورده و گفته‌است که "گویا خداوند فرموده‌است الصقوا المسح برؤوسکم و این اقتضای استیعاب یا عدم استیعاب ندارد"، از کلام مخالفین مانند بیضاوی^۶ اخذ کرده‌است که عادت اوست» (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۵؛ شیخ بهایی، ۱۰۵۰ق، ۶۰).

جستارهای فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴
پاییز ۱۴۰۰

۲۲

۱. «ما رواه محمد بن یعقوب عن علی بن ابراهیم عن ابيه و محمد بن إسماعیل عن الفضل بن شاذان جميعاً عن حماد بن عیسی عن حریر عن زرارة قال: قلت: لأبي جعفر عليه السلام ألا تخبرني من أين علمت و قلت: أن المسح ببعض الرأس و بعض الرجلين؟ فضحك ثم قال: يا زرارة قاله: رسول الله صلى الله عليه و آله و نزل به الكتاب من الله لان الله يقول: اغسلوا و جوهكم فعرفنا ان الوجه كله ينبغي له أن يغسله، ثم قال: و أريدكم إلى المرافق ثم فصل بين الكلامين فقال: و امسحوا برؤوسكم فعرفنا حين قال برؤوسكم أن المسح ببعض الرأس لمكان الباء، ثم وصل الرجلين بالرأس كما وصل اليدين بالوجه فقال: و أرجلكم إلى الكعبين فعرفنا حين وصلهما بالرأس ان المسح ببعضهما ثم فسر ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله للناس فضيعوه (طوسی، بی تا، ۶۲/۱، ۶۳؛ ابن بابویه، بی تا، ۲۷۹/۱).

۲. ر.ک: (ابن مالک، ۱۴۲۰ق، ۳۶۲/۱).

۳. «عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ» (انسان / ۶).

۴. ر.ک: (حلی، ۱۳۸۰، ۸۶، ۱۶۱).

۵. ر.ک: (السیوری، بی تا، ۱۰/۱).

۶. ر.ک: (البيضاوي، ۱۴۲۹ق، ۱۰۲).

هم‌چنین شیخ از ریشه‌یابی اعتقاد مصنف در عدم اجمال آیه وضو غفلت نمی‌ورزد. او علت قول به الصاق در کلام ابن‌حاجب را ترجیح مذهب مالک می‌داند و می‌گوید:

«ابن‌حاجب در ضعیف دانستن قول به باء تبعیض، به‌خاطر مخالفت با مذهبش در مسح سر، مبالغه کرده‌است، زیرا او مالکی است و مالک مسح کل را واجب می‌داند. او به همین علت، در کافی^۱ نیز از بیان تبعیض در "باء" اهمال نموده‌است» (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۴؛ شیخ بهایی، ۱۰۵۰ق، ۶۰).

او در تکمیل این نزاع می‌گوید:

«شیخ طوسی،^۲ سید مرتضی،^۳ علامه^۴ و غیر ایشان نیز بر تبعیض "باء" در این آیه تصریح داشته‌اند. برخی نیز در ترجیح سخن سیبویه بر اصمعی تعجب کرده‌اند، در حالی که همگی بر اعلمیت او نسبت به سیبویه در زبان عربی اتفاق دارند» (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۴؛ شیخ بهایی، ۱۰۵۰ق، ۶۰). در زبده نیز شیخ آیه وضو را مبین دانسته‌است، زیرا «باء» برای تبعیض است (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۳۸۳).

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول عَضَدی

۳-۵. وجوب عقلی شکر منعم

مسئله^۵ وجوب عقلی شکر منعم از مسائل کلامی وارد شده در اصول فقه است^۶ (احتشامی‌نیا، ۱۳۹۰، ۱۱۶) و امروزه در کتب اصولی به آن پرداخته نمی‌شود.^۶ شیخ در این بخش، با بیانی فاخر و استدلالی قاطع، بدون نقل صریح کلام عضدی، به نقد نظر اشاعره در عدم وجوب عقلی شکر خداوند پرداخته‌است. طریقه استدلال شیخ بهایی در این مجادله کلامی، در دو روش خلاصه می‌شود. روش اول، رد مثال

۱. ر.ک: (ابن‌حاجب، ۱۴۳۱ق، ۵۱).

۲. ر.ک: (طوسی، ۱۳۶۴، ۶۰/۱-۶۲؛ طوسی، بی‌تا، ۳۵-۳۶/۱، ۴۳۹/۲-۴۴۰).

۳. ر.ک: (علم‌الهدی، بی‌تا، ۳۴۸/۱-۳۵۰).

۴. ر.ک: (حلی، ۱۳۸۰، ۸۸/۱، ۱۶۴).

۵. هم‌چنان که علامه حلی نیز به تفصیل این بحث پرداخته‌است. ر.ک: (علامه حلی، ۱۴۲۵ق، ۱/۱۳۴-۱۳۹؛ حلی، ۱۳۸۰، ۵۴-۵۵).

۶. به‌همین جهت، از تبیین مفصل آن چشم‌پوشی می‌کنیم. برای اطلاع بیشتر ر.ک: (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۵-۱۴۸؛ شیخ بهایی، ۱۴۰۳ق، ۸۹/۲).

اشاعره است با توضیح مثال معتزله، که مشابهت بیشتری با محل نزاع دارد. روش دیگر، اثبات وجود فایده بر شکر نعمت‌های الهی است.^۱ نحوه بیان شیخ در این موضع بسیار آموزنده است که در بخش آخر بیشتر به آن می‌پردازیم.

۴. اسلوب شیخ بهایی در اصول فقه تطبیقی

شیخ بهایی در هردو اثر اصولی مورد بحث، از مسلکی ثابت و متقن بهره برده است. این روش که در چند اسلوب قابل الگوبرداری خلاصه می‌شود، می‌تواند به‌مثابه فرمولی قابل تکرار در همه زمان‌ها، با توجه به مقتضیات سیاسی و مذهبی و اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

۴-۱. تبیین مبانی و جایگاه مسئله

اولین و مهم‌ترین روش شیخ در اصول فقه مقارن، ریشه‌یابی مسائل و تبیین جایگاه آن‌هاست. این مبانی گاه داخل علم اصول و گاه ناشی از عقاید کلامی یا مسائل تاریخی است. به‌عنوان مثال، در حاشیه شرح مختصر الأصول در بحث اطّراد، مبنای مخطئه بودن ابن‌حاجب در موضوع جواز تجزی در اجتهاد، پیش فرضی است که در صورت غفلت از آن، هم‌چنان که عضدی^۲، خنجی و اصفهانی^۳ بدان مبتلا گردیده‌اند، کلام مصنف به درستی درک نخواهد شد. بنابراین به‌طور کلی در مباحث اصول مقارن، بدو اطلاع از مبانی کلامی و اصولی و تاریخی مذاهب خمس ضروری است. هم‌چنین ضرورت دارد به‌میزان کفایت، در ریشه‌های کلامی و تاریخی مباحث اصولی غور شود. این مهم اگرچه باعث حجیم شدن برخی فصول خواهد شد اما امکان گفت‌وگوی منطقی و واقع‌گرایانه را فراهم می‌آورد. به‌طور مثال مسئله وجوب عقلی شکر منعم، گرچه اکنون از مباحث اصولی شمرده نمی‌شود اما روزگاری به‌عنوان عوارض بحث مستقلات عقلیه مطرح بوده است. از این رو، شیخ بهایی در پاسخ به آن

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۲۴

۱. محشّین اشعری با نظر مصنف و شارح موافق هستند. ر.ک: (البابرتی الحنفی، ۱۴۲۶ق، ۳۴۲/۱؛ الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۳۱۵/۱، ۳۱۶؛ جرجانی، قرن ۸، ۱۶۰، ۱۶۱).

۲. ر.ک: (نصیف و دیگران، ۱۴۲۱ق، ۱۰).

۳. ر.ک: (الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۲۰/۱).

کوتاهی نورزیده است (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۵). بنابراین در هر دوره‌ای مبانی کلامی و تاریخی مباحث اصولی رایج قابل بررسی است. در دوره اخیر نیز مباحث مصالح و مفاسد احکام، مقاصد الشریعه و نقش عرف و سیره عقلا در عدم نص در همین مقوله گنجانده می‌شوند و ضرورتاً در اصول مقارن داخل خواهند شد.

۲-۴. تبیین اسباب اختلاف

از نظر مرحوم حکیم اختلافات در اصول به دو منشأ باز می‌گردد:

الف) اختلاف در اصول و مبانی عامه‌ای که در استنباط به آن اعتماد می‌شود.^۱
ب) اختلاف در انطباق کبریات بر صغریات بعد از اتفاق در کبریات (حکیم، ۱۴۳۱، ۴۷/۱، ۴۸). البته اختلافات در کبریات مهم‌تر از صغریات هستند، اما انطباق صغریات نیز موجب تعارض مذاهب در احکام شده است. شیخ بهایی نیز در معرفت نسبت به اسباب اختلاف، به این قسم توجه داشته است. به عنوان مثال، حجیت اجماع منقول به خبر متواتر را برخلاف قدما، خارج از کبرای حجیت اصل اجماع می‌داند و حجیت اجماع منقول به خبر واحد را داخل در ادله حجیت خبر واحد می‌شمارد (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۳۸؛ شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۲۴۰، ۲۴۱).

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول عسندی

۴-۳. ساختار منطقی استدلال

از دیگر ویژگی‌های اسلوب شیخ بهایی، ترتیب ریاضی وار استدلال او است. او به علت اشراف بر منطق و ریاضی، نظم ساختاری و محتوایی خاصی را رعایت می‌کند. برای نمونه، در مسئله اجمال آیه وضو، پس از اشاره به آرای نحویان درباره دلایل روایی، به نظر شافعی و در انتها، به عبارات مفسرین اشاره می‌کند (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۳، ۱۴۴؛ شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۳۸۳)؛ به این معنا که پس از حل نزاع لغوی، برای تقویت رأی مختار از روایات و شهادات بهره می‌جوید. هم‌چنین در وجوب شکر منعم، ابتدا از ادله عقلی استفاده کرده است و پس از آن با رد مثال اشاعره به تبیین

۱. در بخش قبل به آن اشاره شد.

دلیل نقضی روی آورده است. (ر.ک: شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۷، ۱۴۸). حفظ نظم در استنتاج در اصول مقارن موجب انسجام کلی مباحث خواهد شد و به همین سبب ضبط تشتت آرا، سهل، و امکان قضاوت میسر خواهد شد.

۴-۴. وحدت رویه در رجوع به ادله

در مطالعات اصول مقارن، توجه به اختلاف در ترتیب ادله و کیفیت رجوع به آن‌ها نیز ضروری است، زیرا با ایجاد وحدت در ترتیب مذکور نتایج شگفت‌آوری حاصل خواهد شد. از این رو، ضرورت دارد ابتدا ادله عقلی سپس ادله نقلی با اولویت قرآن و سنت رسول خدا، و بعد از آن، روایات بیان شود، زیرا در اصول مقارن ادله مشترک و مورد قبول مذاهب در اولویت قرار دارند و رعایت این ترتیب، اثر به‌سزایی در پیشرفت این علم خواهد داشت. رویه شیخ بهایی نیز بهره‌گیری از آیات و روایات به‌همراه بررسی لغوی و دلالتی و سندی است (صرامی، ۱۳۹۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵؛ ر.ک: بهایی، ۱۳۸۳، ۸۹، ۹۰؛ شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۳، ۱۴۴). او در آثار خود در جایگاه یک مفسر قرآن با بررسی نحوی و تجزیه و ترکیب آیات در صدد دستیابی به مقصود شارع مقدس بر می‌آید (پویان، ۱۳۹۰، ۱۵۹). هم‌چنین در کسوت یک محدث به شرح سندی و رجالی روایات پرداخته است (پویان، ۱۳۹۰، ۱۵۹؛ ر.ک: بهایی، ۱۳۸۳، ۸۹، ۹۰) و در نهایت در مقام یک اصولی با رعایت ترتیب در ارجاع به ادله، خود را اثبات می‌کند.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴
پاییز ۱۴۰۰
۲۶

۴-۵. اشراف به آرا

از نظر مرحوم حکیم یکی از عوامل اختلاف مذاهب، جهل برخی علما به آرای دیگران است. بنابراین، پژوهش در زمینه اصول مقارن موجب کاهش حجم جهل طرفین خواهد شد (حکیم، ۱۴۳۱ق، ۱۰/۱). به همین دلیل محقق، باید احاطه گسترده و دقیق به نقاط اتفاق و اختلاف بین اصول شیعه و عامه داشته باشد تا قضاوت او بر مبنای تعصبات نباشد و در تکوین نظریه‌ای که به فردی نسبت داده شده است، به نقل دیگری اکتفاء نکند و خود صحت انتساب آرا را بسنجد. برای مثال، شیخ بهایی به رد ادعای مصنف در اجماع امامیه بر عدم عمل به ظنون می‌پردازد (شیخ بهایی، ۱۳۸۳،

۱۹۶). هم چنین نقل او از علمای مشهوری هم چون شیخ طوسی، سید مرتضی، علامه حلی، شهید اول و بیضاوی دقیق و با رعایت جانب امانت است (راد، ۱۳۸۷، ۲۹۲؛ شیخ بهایی، ۱۰۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵) و در نحو نیز آرای نحویان متعددی همچون سیبویه، ابن جنی، ابن هشام و ابن مالک را به طور دقیق تبیین می کند (شیخ بهایی، ۱۰۳۸، ۱۴۴) و به قضاوتی علمی می نشیند.

۶-۴. خبرویت و اجتهاد

ویژگی خبرویت در اصول احتجاج، یعنی معرفت مفاهیم حجج و مراتب آنها و انتخاب اقوی، برای محقق در این حوزه ضروری است (حکیم، ۱۴۳۱، ۱، ۴۸)، زیرا محقق در زمینه فقه و اصول مقارن موصوف به صفت قضاوت در آرا و اجتهاد در حیثیات حکم است (حکیم، ۱۴۳۱، ۱، ۴۹). از این رو، شیخ بهایی که اصولی صاحب نظر و مستقل است (صرامی، ۱۳۹۱، ۱۶۸) و قول مشهور برای او نه مطلقاً پذیرفتنی و نه مطلقاً مردود است (پویان، ۱۳۹۰، ۱۵۸) در مقدمه واجب برخلاف دیگران، قید اطلاق را بی جهت می داند (شیخ بهایی، ۱۰۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰) و در اجماع منقول به خبر متواتر، رأی مشهور را نپذیرفته است و باشجاعت با آن مخالفت می کند (شیخ بهایی، ۱۰۳۸، ۱۳۸؛ شیخ بهایی، ۱۰۵۰، ۶۴).

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول غضنی

۷-۴. جمع آرا یا ارائه نظریه مستقل

در انتهای هر فصل لازم است پژوهشگر به سه امر حیاتی بپردازد. اگر جمع آرای اصولیان امکان پذیر باشد، جمع عرفی قطعاً اولویت عقلی دارد. در غیر این صورت ارائه نظر مستقل، بدون وا همه از اسلاف مذاهب، در درجه دوم اهمیت قرار می گیرد و گرنه ترجیح یکی از اقوال با تبیین دلیل و بدون غرض ورزی به عنوان نتیجه بحث، ضروری است. باقی گذاشتن تعارضات در اقوال و عدم انتخاب رأی صحیح تر و نیز پایان نبخشیدن به نزاع، خوانندگان را در حیرت فرو خواهد برد و ثمره کار به بار نخواهد نشست. به همین منوال، شیخ در تعریف حد فقه، پس از قضاوت در تعاریف، با ارائه تعریف مستقل، مسئله را پایان می دهد (شیخ بهایی، ۱۳۸۳).

۱۱). هم چنین در نقد عضدی و دیگر مُحشّین در مقدمه واجب، مراد ابن حاجب از «مقدور» را، که تا زمان او مغفول مانده بود، مکشوف می نماید (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۳۹، ۱۴۰).

۸-۴. گزینش ساختار زبانی

وظیفه علم خلاف، بیان آرا و تقدیم رأی مذهب و نقد غیر آن است. بنابراین علم خلاف در حقیقت جدل و از اقسام علم منطق (نه علم فقه) است، زیرا وظیفه جدلی حفاظت بر رأی مختار و دفع آرا است و به نظر غزالی به تعصب و تنافس می انجامد و در نهایت موجب معرفت حق و رأی صحیح نخواهد شد (حکیم، ۱۴۳۱ق، ۱/۴۱، ۴۲). اما وظیفه اصول فقه مقارن آن است که حاکی باشد که خود را مسئول فحوص از جمیع ادله موثق و دستیابی به بهترین آن‌ها برای کشف واقع بدانند و در این تلاش، رسیدن به آنچه پیش فرض فقهی اوست اهمیت ندارد (حکیم، ۱۴۳۱ق، ۱/۴۲). بنابراین، به نظر می رسد در اصول مقارن ادبیات محققان باید حاکی از احترام به ائمه فرق دینی و علمای نامور مذاهب باشند. این ادبیات تأثیر به سزایی در تقریب مذاهب و دستیابی به مبانی مشترک خواهد داشت. به عنوان مثال، در وجوب شکر منعم، که یکی از جنجال آفرین ترین مدعاهای اشاعره است، شیخ بدون اشاره صریح به نص مصنف و شارح اشعری مسلک مختصر المنتهی، با عباراتی قاطع، از موضع خویش دفاع می کند (شیخ بهایی، ۱۰۳۸ق، ۱۴۶-۱۴۸). با به کارگیری این اسلوب، مغالطات نمایان می شود تا طریقه جدلی بحث، به جای تمثیل به سمت برهان میل کند.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۲۸

۹-۴. اختصار و پرهیز از حشو

حاشیه شیخ بهایی مختصر و مفید است. ایجاز که از خصایص نثر علمی اوست،^۱ در حاشیه او نیز کاملاً مشهود است. او این رساله کوتاه را بر پایه ذهنی نظام مند با زبانی کاملاً تخصصی و بدون هرگونه حشو یا زائد نگاشته است (راد، ۱۳۸۷، ۲۹۶).

۱. برای اطلاع از نمونه ایجازات شیخ، ر.ک: (ذاکری، ۱۳۸۸، ۷۷، ۷۸).

۲۹۷). عبارات او در عینِ پر مغزی، سلیس و روان است که روشنگر میزان تبخّر او در زبان مادری است. برای نمونه، او مشکل بزرگ عدم اطراد در حد فقه را که حاجبی (الایچی، ۱۴۲۱ق، ۱۰) و محشیان (الاصفهانی، ۱۴۰۶ق، ۲۰/۱) و رازی (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۵) در حل آن ناموفق بوده‌اند، با افزودن حرف مجاوزة «عن» بر طرف می‌کند (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۲).

۱۰-۴. تقدم آثار نقادانه بر آثار مستقل

یکی دیگر از آموزه‌های بهایی در این دو کتاب، تقدم تألیف اثری انتقادی بر کتابی مستقل است. البته تألیف کتاب مستقل در اصول فقه مقارن همواره دارای ارزش ذاتی است و بر واجدان صلاحیت علمی لازم است؛ چنان که شیخ پس از حواشی خود، کتاب کامل و جامع زبدة الأصول را در سن پنجاه سالگی نگاشت (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۴۳) و همان‌طور که پیش‌تر بیان شد این اثر تا مدت‌ها به عنوان منبع درسی در حوزه‌های علمیه تدریس می‌شد (حسینی خراسانی، ۱۳۸۷، ۴۱).

در هر صورت، ورود به عرصه تحقیق در اصول تطبیقی به دلیل وسعت آرا، صعب و طاقت فرساست. بنابراین، به نظر می‌رسد برای حل این معضل، تدوین آثار نقادانه بر کتب اصولی با رویکرد منصفانه یا تألیف جمعی با کمک اندیشمندان مسلمان، ساده‌ترین و در عین حال مفیدترین اقدام ممکن است. این حرکت علمی می‌تواند علما و به تبع آن جهان اسلام را متحد کند.

۱۱-۴. پرهیز از جانب‌داری

قضاوت منصفانه در آرا، موجب مسموع شدن نظرات توسط مخالفین خواهد شد. آثار مقارن در صورت یک‌جانبه‌گرایی یا غلو در تمجید موافق یا تقبیح مخالف و یا تسامح در رد آرای ناصحیح، مطرود خواهند ماند. شیخ با در نظر گرفتن این شروط در مسئله حد فقه، تعریف حلی (که از اعظام اصولیان شیعه است) را نقد می‌کند و تعریف ابن‌حاجب را ارجح می‌داند (شیخ بهایی، ۱۳۸۳، ۱۵). این قضاوت را در بحث اجمال آیه وضو نیز تکرار کرده‌است و سیوری را بدون لحاظ مراقت، سرزنش

می‌کند (شیخ بهایی، ۱۴۰۳۸ق، ۱۴۵؛ شیخ بهایی، ۱۴۰۵۰ق، ۶۰). بنیان این رفتار را باید در دیدگاه مستقل علمی و پشتوانه حکمت عملی این محقق جست‌وجو کرد.

۱۲-۴. ردّ اسلوب تکفیر

هدف از تقریب در اصول فقه، انفتاح در آرای اصولی همراه با منطقی در بیان و علمی بودن در بحث و استدلال و نیز سعی در تضییق اختلاف بین مسلمانان است. بنابراین، باید تعصب حاکم بر بحث علمی به حداقل تقلیل یابد. بنابراین اسلوب تکفیر، به خصوص اگر از جانب علما باشد، اسلوبی مردود است، زیرا بسیاری از تشکیکات اصولیان در ضرورتی از ضروریات دین نیست و منجر به کفر نمی‌شود. روش شیخ بهایی نیز شنیدن دقیق نظرات علما بدون عینک تحجر است. نتیجه این استماع درست، تکلم علمی و منطقی است. او در رد حرمت شکر منعم، تمام ادله اصلی و فرعی اشاعره را تبیین می‌کند و بدون برخورد قهرآمیز پاسخ می‌گوید (شیخ بهایی، ۱۴۰۳۸ق، ۱۴۵-۱۴۸). شیخ در اکثریت قریب به اتفاق در مواضع، به این اصل پایبند است و به همین خاطر او در زمره بهترین دانشمندان اصول فقه مقارن در تاریخ امامیه می‌درخشد.

جستارهای
فقهی و اصولی
سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴
پاییز ۱۴۰۰
۳۰

نتیجه

۱. در این مقاله به تطبیق زبدة الأصول شیخ بهایی با دو نسخه خطی از حاشیه او بر شرح مختصر الأصول پرداخته شد. نسخه‌های مد نظر از حاشیه شامل مباحث عدم اطراد حد فقه، قید اطلاق در مقدمه واجب، اجماع منقول به خبر واحد و اجمال (باء) در آیه وضو و وجوب عقلی شکر منعم می‌شود.
۲. عبارات شیخ بهایی در این آثار اصولی، منظم و تخصصی و روان است. حاشیه او به دلیل ارجاعات فراوانی که در زبدة الأصول به آن شده است، از آثار مهم شیخ در زمینه اصول مقارن به شمار می‌رود. او در این اثر نکاتی را در نقد آرای ابن حاجب و عضدی مطرح می‌کند که پیش از آن مغفول بوده است.
۳. شیخ بهایی با توجه به مخطئه بودن ابن حاجب، او را همچون کثیری از اصولیان

قائل به تجزی در اجتهاد می‌داند. از نظر شیخ اجماع منقول به خبر متواتر حجت نیست. او عمل به ظنون را به علت ظواهر آیات و شیوع آن در زمان ائمه علیهم‌السلام حجت می‌داند. هم‌چنین به نظر شیخ منظور از مقدمه واجب، مقدمه‌ای است که وجوب فعل بر مکلف تحقق یافته‌است نه آنچه در آینده شأنت وجوب را خواهد داشت. پس مراد ابن‌حاجب در به‌کارگیری «مقدور» مخالفت با تکلیف مالا یطاق است.

۴. شیخ بهایی به‌عنوان یکی از نامدارترین دانشمندان، در دو اثر مورد نظر این مقاله، از اسلوبی واحد و قابل تکرار بهره برده‌است. در این روش او ضمن بررسی مبانی بحث و تبیین اسباب اختلاف، در ساختاری منظم و با بیانی متناسب به تبیین نظرات ابن‌حاجب و عضدی مبادرت ورزیده‌است و با رعایت جانب انصاف و امانت، به جمع آرای مخالف و استنباط نظریه مستقل یا ترجیح یکی از اقوال پرداخته‌است. روش مندی او در اصول مقارن، گویای اهمیت روش‌شناسی^۱ در تحقیقات در این حوزه حساس است.

منابع

۱. آقابزرگ تهرانی، محمد حسن. (۱۴۰۳ق). الذریعة الی تصانیف الشیعه. بیروت: دارالاضواء.
۲. الآمدی، علی بن ابی‌علی. (بی‌تا). الإحکام فی أصول الأحکام. تحقیق عبدالرزاق عفیفی. بیروت: المکتب الإسلامی.
۳. ابن بابویه، محمد بن علی. (بی‌تا). علل الشرایع. قم: مکتبة الداوری.
۴. ابن جنی، عثمان بن جنی. (۱۴۲۸ق). شرح اللمع فی النحو. شرح باقولی، علی بن حسین؛ تحقیق حربی، محمد خلیل مراد. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۵. ابن جنی، عثمان بن عمر. (۱۴۲۸ق). سر الصناعة الاعراب. تحقیق عامر احمد رشدی شحاته و محمد حسین شافعی. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۶. ابن‌حاجب، عثمان بن عمر. (۱۴۳۱ق). الکافیة فی علم النحو و الشافیة فی علم التصریف و الخط. تحقیق صالح، عبدالعظیم شاعر. قاهره: مکتبة الآداب.
۷. ابن مالک، محمد بن عبدالله. (۱۴۲۰ق). شرح الکافیة الشافیة. تحقیق معوض، علی محمد؛ عبدال موجود، عادل احمد. بیروت: دارالکتب العلمیة.

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول عضدی

۸. احتشامی نیا، محسن. (۱۳۹۰). پژوهش‌های ادوار اجتهاد و دکتر گرجی. فصلنامه پژوهش دینی، پاییز و زمستان (۲۳)، ۱۰۱-۱۲۴.
۹. الإشرافی، شهیم. (۱۴۱۵ق). نظریة ابن الحاجب الأصولیة من خلال كتابه «منتہی الوصول والأمل فی علمی الأصول و الجدل». دار الحدیث الحسینیة، (۱۲)، ۳۷۱-۴۲۴.
۱۰. الاصفهانی، محمود بن عبدالرحمن (ابوالثناء). (۱۴۰۶ق). بیان المختصر شرح مختصر ابن الحاجب. تحقیق محمد مظهر. مکه مکرمه: جامعة ام القرى.
۱۱. امین، محسن. (۱۴۰۳ق). اعیان الشیعه. تحقیق امین حسن. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۲. انصاری، مرتضی بن محمد امین. (۱۴۲۸ق). فرائد الأصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۱۳. الإیجی أبی الفضل عبدالرحمن عضدالدین (۱۴۲۱ق). شرح العضد علی مختصر المنتہی الأصولی. تحقیق فادی نصیف؛ طارق یحیی. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۱۴. البارتی الحنفی، محمد بن محمود. (۱۴۲۶ق). النقود و الردود شرح مختصر ابن حاجب. تحقیق العمری، ضیف الله بن صالح. الرياض: مكتبة الرشد الناشرون.
۱۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۲۹ق). منهج الوصول الی علم الأصول. تحقیق محمد اسماعیل، شعبان. بیروت: دار ابن حزم.
۱۶. پویان، مرتضی. (۱۳۹۰). آشنایی با آثار فقهی و سبک علمی شیخ بهایی رحمته الله علیه. فقه، ۱۸ (۲)، ۱۵۶-۱۷۰.
۱۷. ثواقب، جهانبخش. (۱۳۹۲). فرآیند تحول مکتب اخباری و اصولی با تاکید بر واکنش شیخ بهایی و پژوهش نامه تاریخ اسلام، بهار (۹)، ۳۵-۸۱.
۱۸. جرجانی، علی بن محمد. (قرن ۸). حاشیه شرح مختصر الأصول (نسخه خطی). سامانه منابع دیجیتال، سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران. شماره بازیابی: ۲۹۵۸-۵.
۱۹. الحر العاملی، محمد بن الحسن. (بی تا). وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة. تصحیح محمد الرازی. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۰. حسینی خراسانی، سید احمد. (۱۳۸۷) سیر تکامل متون درسی و مدارس فقهی. فقه، ۱۵ (۲)، ۳۵-۶۹.
۲۱. حکیم، محمد تقی. (۱۴۳۱ق). الأصول العامه للفقہ المقارن. تحقیق وفی شناوه. تهران: المجمع العالمی للتقرب بین المذاهب الاسلامیة.
۲۲. حلّی، حسن بن یوسف. (۱۳۸۰). تهذیب الوصول الی علم الأصول. تحقیق رضوی کشمیری، محمد حسین بن علی نقی. لندن: مؤسسه الإمام علی علیه السلام.
۲۳. _____ . (۱۴۲۵ق). نهیة الوصول الی علم الأصول. تحقیق ابراهیم بهادری. قم:

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴
پاییز ۱۴۰۰

۳۲

مؤسسة الإمام صادق عليه السلام.

۲۴. حیدری، علی نقی. (۱۳۸۲). **اصول الاستنباط**. ترجمه عباس زراعت؛ حمید مسجدسرای. قم: حقوق اسلامی.

۲۵. الخراسانی، محمدکاظم. (بی تا). **کفایة الأصول**. قم: مؤسسه آل البيت عليه السلام لإحیاء التراث.

۲۶. خوانساری، محمد باقرین زین العابدین. (۱۳۹۰ق). **روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات**. قم: دهاقانی (اسماعیلیان).

۲۷. خویی، سید ابوالقاسم. (۱۳۷۷). **مبانی الاستنباط**. تحقیق ابوالقاسم کوکبی تبریزی. نجف اشرف: مطبعة الآداب.

۲۸. ———. (۱۴۳۰ق). **مجمع الرسائل**. تقریر محمد مهدی موسوی خلخالی و دیگران. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی.

۲۹. درایتی، مصطفی. (۱۳۹۱). **فهرستگان نسخه‌های خطی ایران (فنخا)**. ویرایش مجتبی درایتی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران.

۳۰. الدمیری، بهرام بن عبدالله. (۱۴۳۰ق). **شرح مختصر ابن الحاجب الأصولی باب الإجماع**. تحقیق المزروعی، عبدالعالی بن علی. سعودی: جامعة ام القرى.

۳۱. ذاکری، مصطفی. (۱۳۸۸). **جستار: شیخ بهایی، زندگی و آثار او**. کتاب ماه دین، اسفند (۴۹)، ۵۸-۸۴.

۳۲. راد، علی. (۱۳۷۸). **روش شناسی فقه الحدیثی شیخ بهایی**. علوم حدیث، پاییز و زمستان (۴۹ و ۵۰)، ۲۸۶-۲۹۹.

۳۳. الرازی، محمد بن عمر. (۱۴۱۸ق). **المحصل**. تحقیق فیاض العلوانی، طه جابر. بیروت: مؤسسه الرسالة.

۳۴. ربانی بیرجندی، محمد حسن. (۱۳۹۱). **اصول اهل سنت**. سفیر نور، پاییز (۲۳)، ۳-۳۲.

۳۵. رحماندوست، مجتبی. (۱۳۷۹). **تنوع در آثار شیخ بهایی**. مجتمع آموزش عالی قم، بهار (۵)، ۱۵۳-۱۹۰.

۳۶. ساباطی یزدی، عبد الرسول. (۱۳۷۷). **حاشیه رسائل شیخ انصاری**. تحقیق رضا استادی. قم: مؤسسه در راه حق.

۳۷. سیبویه، عمرو بن عثمان. (۱۴۱۰ق). **کتاب سیبویه و یلیه تحویل عین الذهب، من معدن جوهر الادب فی علم مجازات العرب**. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.

۳۸. السیوری، جمال الدین مقداد بن عبدالله. (بی تا). **کنز العرفان فی فقه القرآن**. قم: منشورات المكتبة المرتضوية للاحياء الآثار الجعفرية.

رویکرد مقارن در حاشیه
شیخ بهایی بر شرح
مختصر الاصول عسندی

۳۹. شیخ بهایی، محمدبن حسین. (۱۰۳۸ق). حاشیه شرح مختصر الأصول، مجموعه خطی شماره ۱۳۵۴۸/۳ (۳۷پ-۱۴۶پ) کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره مدرک کتابخانه مجلس ۱۶۵۰ IR، خط نسخ، خافجی الغناقوی، احمدبن یوسف (خطاط). تصویر ۱۴۴ تا ۱۵۶.
۴۰. _____ (۱۰۵۰ق). حاشیه شرح مختصر الأصول، مجموعه خطی شماره ۲۶۲۱ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، خط نسخ، آل حسینی نجفی، محمدبن عبدالحسین (خطاط). تصویر ۶۴ و ۶۰.
۴۱. _____ (۱۳۸۳). زبدة الأصول مع حواشی المصنف علیها. تحقیق علی جبار گلباغی ماسوله. قم: شریعت.
۴۲. _____ (۱۴۰۳ق). الکشکول. بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
۴۳. صرامی، سیف‌الله. (۱۳۹۱). جستارگشایی در فقه پژوهی شیخ بهایی. فقه، ۱۹ (۱)، ۱۵۵-۱۷۲.
۴۴. الطوسی، ابی جعفر محمدبن الحسن. (بی تا). الإستبصار. تحقیق السید حسن الموسوی الخراسان. قم: دارالکتب الاسلامیه.
۴۵. _____ (بی تا). العدة فی الأصول. تحقیق محمدرضا الأنصاری. بی تا.
۴۶. _____ (۱۳۶۴). تهذیب الاحکام فی شرح المقنعة للشیخ المفید رحمته الله. تحقیق و تعلیق سید حسن خراسان. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۷. علم الهدی، سید مرتضی. (بی تا). الذریعة الی اصول الشریعه. تصحیح ابوالقاسم گرجی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۴۸. علی پور، مهدی. (۱۳۸۲). درآمدی بر علم اصول. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی.
۴۹. مدرس تبریزی، محمد علی. (۱۳۶۹). ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب. چاپ سوم. تهران: کتابفروشی خیام.
۵۰. مظفر، محمدرضا. (۱۳۸۵). اصول الفقه. ترجمه عباس زراعت؛ حمید مسجدسرای. قم: انتشارات حقوق اسلامی.
۵۱. میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن. (۱۴۳۰ق). القوانین المحکمة فی الأصول. تحقیق رضا حسین صبح. قم: احیاء الکتب الاسلامیه.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۳۴

References

1. Āqā Buzurg Tehrānī, Muḥammad Ḥasan. 1982/1403. *Al-Dharī‘at Ilā Taṣānīf al-Shī‘at*. Beirut: Dār al-Aḥwā’.
2. Al-Āmidī, Abu al-Ḥasan ‘Alī ibn Abī ‘Alī. n.d. *al-Aḥkām fī Uṣūl al-Aḥkām*. Edited by ‘Abd al-Razzāq ‘Afīfī. Beirut: Maktab al-Islāmīyyah.
3. Ibn Bābiwayh al-Qommī, Muḥammad Ibn ‘Alī (al-Shaykh al-Ṣadūq). n.d. *‘Ilal al-Shara‘ī‘*. Qom: Maktabat al-Dāwarī.
4. Ibn Jinnī, Abu al-Faṭḥ ‘Uthmān ibn Jinnī. 2007/1428. *Sharḥ al-Luma‘ fī al-Naḥw*. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyyah.
5. Ibn Jinnī, Abu al-Faṭḥ ‘Uthmān ibn Jinnī. 2007/1428. *Sir al-Ṣanā‘at al-A‘rāb*. Edited by ‘Āmir Aḥmad Rushdī Shaḥātah and Muḥammad Ḥussain Shāfi‘i. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyyah.
6. Inb Ḥājib, ‘Uthmān ibn ‘Umar. 2009/1431. *Al-Kāfiyat fī ‘Ilm al-Naḥw wa al-Shāfiyat fī ‘Ilm al-Taṣrīf wa al-Khaṭ*. Edited by ‘Abd al-‘Azīm Shā‘ir Ṣāliḥ.
7. Ibn Mālik, Muḥammad ibn ‘Abdullāh. 1999/1420. *Sharḥ al-Kāfiyat al-Shāfiyat*. Edited by ‘Alī Muḥammad Mu‘awwad and ‘Ādil Aḥmad ‘Abd al-Mawjūd. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyyah.
8. Iḥtishāmī Nīyā, Muḥsin. 2011/1390. *Bazḥūhishhā-yi Adwār-i Ijtihād*. Faṣlnāmih-yi Pazḥūhishh-i Dīnī, Autumn and Winter (23), 101-124.
9. Al-Ishrāfi, Shaham. 1994/1415. *Naẓariyat ibn al-Ḥājib al-Uṣūliyat min Khilāl Kitābih* namely, *Muntahā al-Uṣūl wa al-Amal fī ‘Ilm al-Uṣūl wa al-Jadal*. Dār al-Ḥadīth al-Ḥusaynīyah, (12) 371-424.
10. al-Iṣfahānī, Maḥmūd ibn ‘Abd al-Raḥmān (abu al-Thaā’). 1985/1406. *Bayān al-Mukhtaṣar, Sharḥ Mukhtaṣar ibn al-Ḥājib*. Edited by Muḥammad Muḥzir. Holy Mecca: Umm al-Qurā University.
11. Amīn, Sayyid Muḥsin. 1982/1403. *A‘yān al-Shī‘ah*. Edited by Amīn Ḥasan. Beirut: Dār al-Ta‘āruf lil Maṭbū‘āt.
12. al-Anṣārī, Murtaḍā Ibn Muḥammad Amin (al-Shaykh al-Anṣārī). 2007/1428. *Farā‘id al-Uṣūl*. 5th. Qom: Mu‘assasat al-Nashr al-Islāmī li Jamā‘at al-Mudarrisīn.
13. Al-Ījī, ‘Id al-Dīn ‘Abd al-Raḥmān ibn Aḥmad. 2000/1421. *Sharḥ al-‘Aḍud ‘Alā Mukhtaṣar al-Muntahā al-Uṣūlī*. Edited by Ṭāriq Yaḥyā and Fādī Naṣīf. Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmīyyah.
14. Al-Bābirtī al-Ḥanafī, Muḥammad ibn Maḥmūd. 2005/1426. *Al-Nuqūd wa al-Rudūd Sharḥ Mukhtaṣar ibn al-Ḥājib*. Edited by Ḍayfullāh ibn Ṣāliḥ al-‘Amrī. Riyadh: Maktabat al-Rushd al-Nāshirūn.

15. al-Bayḍāwī, ‘Abullāh ibn ‘Umar. 2008/1429. *Minhāj al-Wuṣūl Ilā ‘Ilm al-Uṣūl*. Edited by Muḥammad Ismā‘il Sha‘bān. Beirut: Dār ibn Ḥazm.
16. Pūyān, Murtaḍā. 2011/1390. *Āshnāyī bā Athār Fiqhī wa Sabk-i ‘Ilmī Shaykh Bahā’ī*. Fiqh Journal, 18 (2), 156-170.
17. Thawāqib, JahānBakhsh. 2013/1392. *Farāyand-i Taḥawwul-i Maktab-i Akhbārī wa Uṣūlī Bā Ta’kīd bar Wakunish Shaykh Bahā’ī*. Pazhūhish Nāmih-yi Tārīkh Islām, Spring (9), 35-81.
18. al-Jurjānī, al-Sharīf ‘Alī Ibn Muḥammad. 8th Century. *Hāshī-yi Sharḥ Mukhtaṣar al-Uṣūl* (Manuscript). Digital resource system of National Library and Archive of Islamic Republic of Iran. Recovery number 2958-5.
19. al-Ḥur al-‘Āmilī, Muḥammad Ibn Ḥasan. n.d. *Tafṣīl Wasā‘il al-Shī‘a ilā Taḥṣīl al-Masā‘il al-Shar‘a*. Edited by Muḥammad al-Rāzī. Beirut: Dār Iḥya‘ al-Turāth al-‘Ārabī.
20. Ḥusaynī Khurāsānī, Sayyid Aḥmad. 2008/1387. *Sayr-i Takāmul Mutūn-i Darsī wa Madāris-i Fiqhī*. Fiqh Journal. 15 (2), 35-69.
21. Al-Ḥakīm, Muḥammad Taqī. 2009/1431. *Al-Uṣūl al-‘Āmmah lil Fiqh al-Muqāran*. Edited by Wafā Shanāwah. Tehran: al-Majma‘ al-‘Ālimī lil Taqrīb Bayn al-Madhāhib al-Islāmīyah.
22. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 2001/1380. *Tahdhīb al-Wuṣūl Ilā ‘Ilm al-Uṣūl*. Edited by Muḥammad Ḥusayn ibn ‘Alī Naqī Raḍawī Kishmīrī. London: Imam Ali Foundation.
23. al-Ḥillī, Ḥasan Ibn Yūsuf (al-‘Allāma al-Ḥillī). 2004/1425. *Nihāyat al-Wuṣūl ilā ‘Ilm al-Uṣūl*. Qom: Mu‘assasat al-Imām al-Sādiq.
24. Ḥaydarī, ‘Alī Naqī. 2003/1382. *Uṣūl al-Isṭinbāf*. Translated by ‘Abbas Zirā‘at and Ḥamīd Masjīd Sarāyī. Qom: Mu‘assasat al-Ḥuqūq Islāmī.
25. al-Khurāsānī, Muhammad Kāzīm (al-Ākhund al-Khurasānī). n.d. *Kifāyat al-Ūṣūl*. Qom: Mu‘assasat Āl al-Bayt li Iḥyā‘ al-Turāth.
26. Al-Khānsārī, Sayyid Muḥammad ibn Bāqir ibn Zayn al-‘Ābidīn. 2011/1390. *Rawḍat al-Jannāt fī Aḥwāl al-‘Ulamā’ wa al-Sādāt*. Qom: Mu‘assasat al-Isma‘īlīyān.
27. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. 1998/1377. *Mabānī al-Isṭinbāf*. Edited by Abulqāsim Kawkabī Tabrīzī. Najaf: Maṭba‘at al-Ādāb.
28. al-Mūsawī al-Khu‘ī, al-Sayyid Abū al-Qāsim. *Majma‘ al-Rasā‘il*. Edited by Muḥammad Mahdī Mūsawī Khalkhālī. Qom: Mu‘assasat Iḥyā‘ Āthār al-Imām al-Khu‘ī.
29. Dirāyatī, Muṣṭafā. 2012/1391. *Fihristūgān-i Noskhihā-yi Khaṭī-i Iran*. Edited by

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۳۴

پاییز ۱۴۰۰

۳۶

- Mujtabā Dirāyati. Tehran: National Library and Archive of Islamic Republic of Iran.
30. Al-Damīrī, Bahrām ibn ‘Abdullāh. 2008/1430. *Sharḥ Mukhtaṣar ibn al-Ḥājib al-Uṣūlī bāb al-Ijmā‘*. Edited by ‘Abd al-‘Ālī ibn ‘Alī al-Mazrū‘ī. Saudi Arabia: Umm al-Qurā University.
31. Rād, ‘Alī. 1999/1378. *Rawish Shināsī Fiqh al-Ḥadīth-yi Shaykh Bahā‘ī*. Ulūm Ḥadīth Journal, autumn and winter (49 & 50), 286-299.
32. Dhākīrī, Muṣṭafā. 2009/1388. *Jusṭār: Shaykh Bahā‘ī, Zindigī wa Āthār-i ‘Ū*. Kitāb-i Mah-i Dīn, (49), 58-84.
33. Al-Rāzī, Muḥammad ibn ‘Umar. 1997/1418. *Al-Maḥṣūl*. Edited by Ṭāhā Fayyād al-‘Alwānī. Beirut: Mu’assasat al-Risālah.
34. Al-Rabānī al-Bīrjandī, Muḥammad Ḥasan. 2012/1391. *Uṣūl Ahl Sunnah*. Safir-i Nūr Journal, Autumn (23), 3-32.
35. Raḥmān Dūst, Mujtabā. 2000/1379. *Tanawu‘ dar Āthār Shaykh Bahā‘ī*. Mujtama‘ Āmūzish Ālī Qom, Spring (5), 153-190.
36. Sābāṭī Yazdī, ‘Abd al-Rasūl. 1998/1377. *Ḥāshiyat Rasā‘il Shaykh Anṣārī*. Edited by Riḍā Ustādī. Qom: Mu’assasi-yi Dar Rāh-i Ḥaqq.
37. Sībawayh, ‘Amar ibn ‘Uthmān. 1989/1410. *Kitāb Sībawayh wa Yalīh-yi Tahṣīl ‘Ayn al-Dhahab min Ma‘dan Jawhar al-Adab fī ‘Ilm Mujāzāt al-‘Arab*. Beirut: Mu’assasat al-‘Alamī lil Maṭbū‘āt.
38. al-Siywarī al-Ḥillī, Miqdād Ibn ‘Abd Allāh (Fāḍil Miqdād). n.d. *Kanz al-‘Irfān fī Fiqh al-Qurān*. Qom: al-Maktabat al-Murtaḍawīya.
39. al-‘Āmilī, Bhā‘ al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā‘ī). 1628/1038. *Ḥāshiyah-yi Sharḥ-i Mukhtaṣar al-Uṣūl*, manuscript No. 3/13548. Library of Islamic consultative Assembly. Calligrapher: Aḥmad ibn Yūsuf al-Khafājī. Picture No. 144-156.
40. al-‘Āmilī, Bhā‘ al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā‘ī). 1640/1050. *Ḥāshiyah-yi Sharḥ-i Mukhtaṣar al-Uṣūl*, manuscript No. 2621. Central Library of Tehran University. Calligrapher: Muḥammad ibn ‘Abd al-Ḥusayn Āl Ḥusaynī al-Najafī. Picture No. 60-64.
41. al-‘Āmilī, Bhā‘ al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā‘ī). 2004/1383. *Zubdat al-Uṣūl Ma‘a Ḥawāshī al-Muṣanif ‘Alayhā*. Edited by ‘Alī Jabbār Golbāqī. Qom: Intishārāt-i Sharī‘at.
42. al-‘Āmilī, Bhā‘ al-Dīn Muḥammad (al-Shaykh al-Bahā‘ī). 1982/1403. *Al-Kashkūl*. Beirut: Mu’assasat al-‘Alamī lil Maṭbū‘āt.
43. Sarāmī, Sayfullāh. 2012/1391. *Jusṭār Gushāyī dar Fiqh Pazhūhī-yi Shaykh Bahā‘ī*. Fiqh Journal, 19 (1), 155-172.

44. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). n.d. *al-Istibṣār*. Edited by Sayyid Ḥasan Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
45. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). n.d. *al-Uddat fī al-Uṣūl al-Fiqh*. Edited by Muḥammad Riḍā al-Anṣārī. n.p.
46. al-Ṭūsī, Muḥammad Ibn Ḥasan (al-Shaykh al-Ṭūsī). 1985/1364. *Tahdhīb al-Aḥkām fī Sharḥ al-Muqni‘at lil Shaykh al-Muḥīd*. Edited by Sayyid Ḥasan Khurāsānī. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmīyya.
47. ‘Alam al-Hudā, ‘Alī Ibn al-Ḥusayn (al-Sarīf al-Murtaḍā). 1984/1363. *al-Dharī‘a ilā Uṣūl al-Sharī‘a*. 2nd. Edited by Abū al-Qasim Gurjī. Tehran: Dānishgāh-i Tehrān (Tehran University).
48. ‘Alīpūr, Mahdī. 2003/1382. *Dar‘Āmadī bar ‘Ilm Uṣūl*. Qom: Jāmi‘at al-Muṣṭafā al-‘Ālamīyya.
49. Mudarris Tabrīzī, Muḥammad ‘Alī. 1990/1369. *Rayānat al-Adab fī Tarajum al-Ma‘rūfīn bil Kunyat wa al-Laḡab*. 3rd. Tehran: Maktabat al-Khayyām.
50. al-Muzaffar, Muḥammad Riḍā. 2006/1385. *Uṣūl al-Fiqh*. Translated by ‘Abbās Zirā‘at and Ḥamīd Maṣḥid Sarāyī. Qom: Intishārā-i Ḥuqūq-i Islāmī.
51. al-Qommī, al-Mīrzā Abū al-Qāsim (al-Mīrzā al-Qommī). 2009/1430. *al-Qawānīn al-Muḥkama fī al-Uṣūl*. Qom: Iḥyā’ al-Kutub al-Islāmīyya.

جستارهای

فقهی و اصولی

سال هفتم، شماره پیاپی ۲۴

پاییز ۱۴۰۰

۳۸